

مجموعه شعر - ۷

و عشق روشنی کائنات بود

حسین منزوی

به کوشش: محمد فتاحی



انتشارات آفرینش با همکاری انتشارات نگاه

۱۳۹۸

قیمت: ۲۴ هزار تومان

فهرست

سخنم این دفتر ۱۱

غزل

۴۴۶. تمثیل غزل تو من چیست؟ تنهایی من و توجه رنگ است ۱۴

۴۴۷. همه روح، هسته ادراک، همه دل شکسته مادرا! ۱۵

۴۴۸. شهر، منهای وقتی که هستی حاصلش برزخ خشک و خالی. ۱۶

۴۴۹. گوش کن ساده بگویم ده تیرا می‌خواهم. ۱۷

۴۵۰. گلگون من! که از سفر آتش آمدی ۱۸

۴۵۱. از آن سوی فلق آمد، زن ستاره ۱۹

۴۵۲. شکوفه‌های هلو رُسته روی پیرهن ۲۰

۴۵۳. خانم سلام و شکر که سبز است حالتان ۲۱

۴۵۴. تو ایستاده‌ای اما توان دم زدن نیست ۲۲

۴۵۵. به دل هوای تو را دارم و بر و دوشت ۲۳

۴۵۶. حنا زمانی که خودت داری باهام حرف می‌زنی ۲۵

۴۵۷. صد بوسه‌ی نداده میان دهان توست ۲۶

غزل‌ها □ ۵

۴۵۸. خوش باد اگر که من تو شوم تا تو من شوی ۲۷
۴۵۹. عطر تو تراود مگر از بستر امشب ۲۸
۴۶۰. آن را که صبح و شام به روی تو منظر است ۲۹
۴۶۱. یا کسی جز تو زیبا نبوده است ۳۰
۴۶۲. آمدی و خوش آمدی ای به فدات جان من ۳۱
۴۶۳. فرشته پیش تو از خود فرود می آید ۳۲
۴۶۴. ستاره می دمد از چشم های روشن تو ۳۳
۴۶۵. فرشته ی دل من، از فرشته خانه ی کیست؟ ۳۴
۴۶۶. ابا نیال تو تا صبح نجواست ۳۵

شعرهای ایرینی

۳۸. تماشای ایری: ای خوب بی مضایقه و پاک سرمدی ۳۸
۴۰. کتاب عشق: ای پسر دلبه همه ی بی صدایی ات ۴۰
۴۳. آئینه ی تاریخ: بوی سرسی در گوشایی می سوخت انگار ۴۳
۴۶. پبله ی بهشت: ای برگزیده ی همه ی انتخاب ها ۴۶
۴۸. آفتابی تازه: ای نخفته تا سحر، همراه لب ۴۸
۵۳. ای نماز تو عاشقانه...: علی ای میر پهلوان عدل ۵۳
۵۶. سیمرغ: ای آفتاب آینه دار جمال تو ۵۶
۵۸. ناخدای کشتی مولا: با هیچ زن جز تو دل دریا شد ۵۸
۶۰. چلچراغ: ایزد تو را که زهره ی زهرا رقم زده است ۶۰
۶۲. زیباترین: از جانب خدای تعالی گزین شدی ۶۲
۶۴. تو کشتی نجات و...: ای تکنوناز نابغه ی ینوا، حسین! ۶۴

- امیره زینب (س): بعد از حسین ای کاروانش را تو رهبر ۶۷
- ای ماه فلک گردان! آه ای به تو زبنده، سرداری و سالاری ۷۰
- شب عاشورا: ای آسمان! عباس را دیدی؟ ۷۲
- شب خوشه چین خلوت تو: سجّاد! ای به گوش ملایک دعای تو ۷۶
- آئینه داری: اکنون به شوق حجت پنجم ز خود گم ۷۸
- طلوع تازه: دوباره آفتاب از مشرق آمد ۸۰
- خرمن جلال: ای جلوه‌ی جلال مین در جبین تو ۸۲
- گنج شایگان: در این مشهد که همبالتن طوس و طارران ۸۴
- آن سرخط ها: ای ریخته نسیم تو گل‌های یاد را ۸۶
- جان مسند: ای ارمین علی ولی و دهم امام ۸۸
- میر عرب شاه بنم: آگاه ده نوبت سر آمد از ولایت ۹۰
- باغ نرگس: صبح سحر آبرو گشوده است، آفتاب ۹۲

مثنوی‌ها

- خانه: هلا یهودی سرگردان! ۹۶
- صبح: خسته نباشی ز گرد راه رسیده! ۹۸

قصیده

- سیمرخ قله‌ی قاف! شهباز شاخ طویا ۱۰۰

چهارپاره‌ها

- ایران ۱۰۶

شعرهای آزاد

- ۱۱۰ بشارت: بانوی سیاه پوش!
- ۱۱۲ سرو: سرو من! ای کشیده ترین قامت!
- ۱۱۶ رَجَز: بشنو اکنون که زیر زخم تبر.....
- ۱۱۷ محاق: شب بی حصار و عریان.....
- ۱۱۹ هنگام: جهان مرا.....
- ۱۲۲ پیک: خورشید را نه بار چرخاندند.....
- ۱۲۴ پُل: دور می شوم.....
- ۱۲۶ در: باران: بارچه در باران.....
- ۱۲۸ سلام! همراه آفتاب.....
- ۱۳۰ قدر: رخ از تو.....
- ۱۳۲ گذار: در بسته به بیان خودم.....
- ۱۳۳ دیوانه! بی شک.....
- ۱۳۵ کیفر: دیگر.....
- ۱۳۷ باطل: من استاده ام.....
- ۱۴۰ مرگ: آسمان.....
- ۱۴۴ بازی، سینما، افسانه: فقط دیواری از شیشه.....
- ۱۴۶ از کهریا و کافور: با چشم کهربایی کم رنگش.....
- ۱۴۸ فردا: فردا.....
- ۱۵۰ آوار: ساعت میان کندن و.....
- ۱۵۱ پربش: این جام را به یاد تو می نوشم.....
- ۱۵۷ کافور و کفن: من مثل خلاق المعانی.....

- ۱۶۰ باز دید! دیوارها را می آریند
- ۱۶۳ دیدار: بین من و تو
- ۱۶۵ کارنامه ی سنگ... به سنگی
- ۱۶۷ شعله می کشم: ساده لوحان اند
- ۱۶۸ کدام اهریمن: آبتن شعری است، شب
- ۱۷۰ ما را چه باک؟: بیا،
- ۱۷۳ امروز را... لگه های خون
- ۱۷۵ غم غربت: آواز،
- ۱۷۸ بی رنی: نشان
- ۱۸۰ این... با... وقف... طولانی
- ۱۸۲ غول: شنیدن از تاریک
- ۱۸۳ مرثیه: تنها آوازی که
- ۱۸۴ هیولا: بیدارم نکنید
- ۱۸۷ صدای صداها: بگوید!
- ۱۸۹ کمانه: گلوله یی را به یاد ندارم
- ۱۹۰ آبی دیگر: با غوطه یی که در خون بچه ها
- ۱۹۱ آزادی: چه قدر شک نداری این پیراهن سیاه
- ۱۹۳ راز: سر آب در تسخیر قداره کشان است
- ۱۹۵ همین! : به راستی
- ۱۹۰ ایست! : با نام تو چه رازی است

صفرخان

صفرخان: «صفرخان» دست هایت را نشانم ده ۲۰۰

سخنی بر این دفتر

زنده‌نام «بیژن نجدی» شعر را سومین درک انسان می‌نامد. او از تمثیلی باس تبيين آن استفاده می‌کند و می‌گوید:

اولین درک انسان از آتش، دست زدن به آن و سوختن است. یعنی احساس سوختن با تماس مستقیم. مرحله بعد درک از آتش. آگاهی است نسبت به تجربه قبلی. یعنی ما آتش را می‌بینیم و بی‌آن‌که به آن دست بزنیم، می‌سوزانیم. مرحله سوم درک آتش «شعر» است یعنی اگر بتوانید بی‌آن‌که آتش در حضورتان باشد، با تفکر به آن، در یک بوک انگشتان‌تان چنان سوزشی احساس کنید که ناگزیر شوید دست‌های‌تان را زیر شیر آب بگیرید، به یک لحظه شاعرانه از حیات به یادش کلمات دست یافته‌اید. حالا می‌توانید این درک سوم را تعمیم دهید از آتش به رنج دیگران، به تاریخ سرزمین‌تان، به کشتار در فلسطین، به آردن، به تدفین‌های دسته‌جمعی در هرزگوین... تا این‌جا شعر نیازمند «کدام» نیست، متعالی‌ترین شکل از شرافتمندانه‌ترین رنج انسان است.

در یادداشت‌های من نشانی دقیق سخن بیژن نجدی نیست. اما چندان مهم نیست. مهم این است که گوینده سخن را بشناسیم.